



امپراتوری امریکا در خاورمیانه در حال فروپاشی است

برای اولین بار در تاریخ، جنبشی که اعراب به راه انداخته‌اند، در حال الهام بخشیدن به امریکاییان در ویسکانسین و احتمالاً هر جای دیگر است. به عبارت دیگر، درست همین الان چیز جدیدی به وجود آمده است که ما آن را ابداع نکرده‌ایم. این چیز مال ما نیست.

برای اولین بار در تاریخ، جنبشی که اعراب به راه انداخته‌اند، در حال الهام بخشیدن به امریکاییان در ویسکانسین و احتمالاً هر جای دیگر است. به عبارت دیگر، درست همین الان چیز جدیدی به وجود آمده است که ما آن را ابداع نکرده‌ایم. این چیز مال ما نیست.

به گزارش خبرگزاری فارس به نقل از نشریه سیاحت غرب تام انگلهدارت 1 یکی از مؤسسان "پروژه امپراتوری امریکا" و نویسنده کتاب جنگ به سبک امریکا در مقاله ای اذعان کرد، به روشنی پیداست که واشینگتن بی‌توجه و غافل از این رویدادها، قصد دارد به جنگ‌های دایمی و ساخت پایگاه‌های دایمی خود ادامه دهد و باز هم بازخوردهای بیشتری را تولید کند و سرزمین‌های باز هم بیشتری را بی‌ثبات کند، تا وقتی که خودش را زنده زنده بخورد. این است تعریف افول کاملاً امریکایی، در جهانی که به صورت نامنتظره‌ای، جدید است. بله، دندان‌ها شاید هنوز در شریان گردن فرو رفته باشند، ولی فارغ از هر فکری که پترائوس در سر دارد، درباره اینکه دندان‌های چه کسی بر شریان گردن چه کسی فرو رفته است، باید بیشتر اندیشید.

رویدادهای غافل‌گیرکننده‌ای که ظرف چند هفته بسیاری از کشورهای عربی و چند کشور دیگر را درنوردیدند، چشم‌انداز تازه‌ای را پیش‌روی صاحب‌نظران منتقد امریکایی قرار داده است. آنان با استفاده از این حوادث به عنوان نمونه‌هایی از تحولاتی که تأییدکننده مدعای آنهاست، با دست بازتری انتقادهای بنیادین خود را متوجه سیستم حکومتی امریکا ساخته و مردم این کشور را به بازاندیشی جایگاه خود در یک جهان شتابان در حال تغییر تشویق کرده‌اند. این منتقدان حتی پیش از وقوع این رخدادها زنگ‌های خطر را برای افول امپراتوری امریکا به صدا در آورده بودند. به نظر آنان، متحول شدن مردم کشورهای عربی که چندین دهه است زیر فشار و سرکوب حاکمانی دیکتاتور و برخوردار از حمایت امریکا زندگی کرده‌اند، نشانه‌ای قطعی از چشم‌برگرفتن آنها از مدل‌های امریکایی دموکراسی و آزادی و روی‌گردانی آنها از مفهوم امریکایی زندگی است. این همه در شرایطی صورت می‌گیرد که نخبگان، دولت‌مردان و سیاست‌سازان امریکایی همچنان به گونه‌ای رفتار می‌کنند که گویی در پهنه جهان هیچ اتفاقی نیفتاده است. این لحظه بر خلاف تمام لحظه‌های دیگری که به یاد داریم یا شاید در تاریخ وجود داشته، لحظه‌ای جهانی است. درست است، بین این لحظه و لحظه به پا خاستن موج قدرت مردمی که اروپای شرقی را همزمان با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های 1981 و 1982 درنوردید، می‌توان مقایسه‌هایی انجام داد. برای کسانی که خاطرات دورتری دارند، شاید سال 1968 به ذهن آید؛ یعنی همان لحظه نافرجامی که توده‌های مردم در ایالات متحده، فرانسه، آلمان، ژاپن، مکزیک، برزیل و هر جای دیگر از جمله اروپای شرقی، به طرز اسرارآمیزی از یکدیگر الهام گرفتند و برای اعلام اینکه تغییری در راه است، خیابان‌های شهرهای جهان را در دست گرفتند.

برای کسانی که کتاب‌های تاریخ را می‌کاوند، شاید بتوان بر سال 1848 تمرکز کرد؛ یعنی زمانی که در فضای سایه روشن اقتصادی و آمیخته با روش‌های بدیع انتشار اخبار، به نظر می‌رسید بادهای آزادی موقتاً سراسر اروپا را در هم می‌نوردند. البته اگر رژیم‌های فعلی سقوط کنند و دامنه ناآرامی‌ها گسترده‌تر شود، به سال 1776، یعنی سال وقوع انقلاب امریکا یا سال 1789 یعنی سال وقوع انقلاب فرانسه می‌توان اشاره کرد. هر دوی این انقلاب‌ها چندین دهه بعد دنیا را تکان دادند.

حقیقت ماجرا این است: برای منطبق کردن این لحظه خاورمیانه با هر پارادایم قبلی دیگر، شاید با مشکل روبه‌رو شوید؛ اگر چه تا همین اکنون نیز - از ویسکانسین تا چین - این تهدید وجود دارد که پارادایمی که جهان عرب را در بر گرفته است، همچون تبی در سطح جهان منتشر شود. حاکمان ظالم یا منفور، تا آنجا که حافظه یاری می‌کند، هیچ‌گاه در برابر حضور انسان‌های غیر مسلح، چنین احساس نگرانی و عصبیت - یا (با وجود تا بن دندان مسلح بودن) احتمالاً احساس چنین بیچارگی - نکرده‌اند. از این رو، از همین یک نکته هم که شده است، باید شادمان شد و امیدوار بود. حتی همین حالا، بدون آگاهی از آنچه پیش رو داریم، مشاهده سرازیر شدن تعداد انبوه و فزاینده‌ای از مردم که بیشتر آنان، جوانان ناراضی هستند، به خیابان‌های مراکش، موریتانی، جیبوتی، عمان، الجزایر، اردن، یمن، لیبی، بحرین، تونس و مصر، الهام‌برانگیز است. مشاهده آنها که با نیروهای امنیتی خشنی رودرو می‌شوند که باتون، گاز اشک‌آور، گلوله‌های لاستیکی و در بسیاری موارد، گلوله‌های واقعی در دست دارند (و در لیبی حتی از بالگرد و هواپیما استفاده می‌کنند) و به شکلی قوی‌تر نیز می‌شوند، باور کردنی نیست. مشاهده اینکه عرب‌ها خواستار چیزی شده‌اند که از نظر ما همیشه حق طبیعی، مسلم و جزو مستملکات غرب و به ویژه امریکا بوده است، باید پشت هر کسی را به لرزه بیندازد.

ماهیت این پدیده که به طور بالقوه می‌تواند جهان را به لرزه اندازد، ناشناخته و شاید در این نقطه، فهم‌ناپذیر باقی بماند. آیا آزادی و دموکراسی، محرک این خیزش‌هاست؟ اگر این‌طور است، معنای این آزادی و دموکراسی چیست؟ اگر این‌طور نیست، ما دقیقاً شاهد چه هستیم؟ لامپی که چنین نامنتظره در مغزهای تویبتری و فیس بویی میلیون‌ها نفر روشن شده است، چیست و چرا حالا این اتفاق باید روی دهد؟ من شك دارم کسانی که در حال اعتراض و در برخی موارد، در حال فدا کردن جانشان هستند، خودشان هم این را بدانند و این خبر خوبی است. اینکه آینده - همیشه - در قلمرو ناشناخته‌ها باقی می‌ماند، می‌تواند به ما امید بدهد، نه صرفاً به این

دلیل که این آینده، مایه هلاکت نخبگان حاکمی است که می‌خواهند - ولی هیچ‌گاه نمی‌توانند - آن را به تملک خود در آورند. با این حال، می‌توان انتظار داشت که گروه نخبه حاکمی که شاهد چنین تحولات تکان‌دهنده‌ای است، ممکن است دوباره به موقعیت خود بیندیشد، همان‌گونه که بقیه ما باید چنین کنیم. اگر مردم کشورهای جهان یکی بعد از دیگری به ناگهان در مقابل قدرت مسلح این کشورها راه خود را برگزینند، در این صورت، روی سیاره ما به راستی دیگر وقوع چه چیزی محتمل است؟ کیست که با دیدن مکرر چنین صحنه‌هایی، در این اصول بازاندیشی نکند؟ کیست که کشش تصور کردن مجدد جهان را در خود احساس نکند؟

بگذارید برایتان روشن کنم که نامزد انتخابی‌ام، نه رژیم‌های درمانده یا رو به مرگ خاورمیانه‌ای، بلکه واشینگتن است.

زندگی در اتاق پژواک

ثابت شده است بخش زیادی از آنچه واشینگتن در این سال‌های آخر، حتی قبل از فرا رسیدن این لحظه توفنده تصور کرده است، خنده‌دار بوده است. فقط کافی است این عبارت قدیمی دوران بوش را در نظر بگیرید. نظرتان درباره جمله "شما یا با ما هستید یا بر ما نیست؟" امروزه این جمله چقدر بی‌معنا شده است. با نگاه به گذشته و فرض‌هایی به شدت خطای واشینگتن درباره چگونگی کارکرد جهان، این لحظه می‌تواند همچون لحظه‌ای بی‌عیب و نقص برای نشان دادن نوعی تحقیر در برخورد با رویدادی که هیچ کس نتوانست آن را پیش‌بینی کند، به نظر آید.

به نظر می‌آید این لحظه خوبی برای واشینگتن است که از دوازدهم سپتامبر 2001 به هیچ روی هیچ سرخشی درباره تحولات جاری جهان نداشته است و بارها در محاسبه ماهیت قدرت جهانی - برای گامی به پس گذاشتن و اصلاح خطاها - دچار اشتباه شده است همان‌گونه که شاهدیم، واشینگتن هیچ گونه شواهدی دال بر به وجود آمدن چنین شرایطی در دست نداشته است. در واقع، گذشته از چند و چون میلیاردها دلاری که این کشور روانه بخش "اطلاعات" می‌کند، شاید پیش‌بینی این وضعیت، فراتر از قابلیت‌های فعلی واشینگتن باشد. منظور من از "واشینگتن"، فقط دولت اوباما یا پنتاگون یا فرماندهان نظامی ما یا بوروکراسی اطلاعاتی وسیع ما نیست، بلکه منظورم تمام این راهزنان و اعضای اتاق‌های فکری است که در پایتخت کشور گرد آمده‌اند و نیز رسانه‌هایی که درباره تمامی آنها گزارش می‌دهند. گویی بازیگرانی که به هر یک نقشی محول شده است و "واشینگتن" را شکل می‌دهند، اکنون در نوعی اتاق پژواک زندگی می‌کنند که در آن فقط می‌توان صدای حرف زدن خود را بشنود.

در نتیجه، به نظر می‌رسد که واشینگتن همچنان مصرانه عزم آن دارد که بر اساس قواعد عصری بازی کند که به سرعت در حال پیوستن به کتاب‌های تاریخ است. اگر چه بسیاری از افراد متوجه تقلای نومیدانه دولت اوباما برای هم‌گام کردن خود با رویدادهای خاورمیانه شده‌اند - با اینکه سعی دارد برای این کار به محفل آشنایی از خودکامگان مخوف و شیوخ نفتی متوسل شود - . بگذارید واقعیتی را که به آن اشاره کردم، در یک منطقه به کلی مجزا به تصویر کشم؛ یعنی در بستر جنگ اساساً فراموش شده در افغانستان. هر چند این جنگ زیر سنگینی خبرهای 24 ساعته و هفت روز هفته‌ای مربوط به مصر، بحرین، لیبی و دیگر مناطق خاورمیانه، مدفون شده است و به سختی می‌توان متوجه وجود آن شد، با هر مژه‌ای که می‌زنید، این جنگ با همان روال ویرانگر و پر هزینه خود ادامه دارد.

پنج روش نشنیدن حقایق در واشینگتن

شاید فکر کنید، با توجه به آنکه خرمن‌های "خاورمیانه بزرگ‌تر" به آتش کشیده شده‌اند، کسی در واشینگتن بتواند نگاه جدیدی به جنگ افغانستان - پاکستان بپردازد و با خود بیندیشد که آیا این جنگ به نقطه مورد نظر رسیده است یا نه. متأسفانه چنین شانسی وجود ندارد. همان واقعیتی که پنج نمونه کوچک، ولی گویای زیر که توجه من را به خود جلب کرده‌اند، از آن حکایت دارند. این نکات را مدركی از کارآمدی اتاق پژواک امریکا و شواهدی دال بر این قلمداد کنید که واشینگتن در حال اثبات این واقعیت است که درباره این جنگ طولانی که به بی‌ثمرترین و غریب‌ترین جنگ امریکا تبدیل شده است، بازاندیشی نمی‌کند.

1. بیایید با مقاله اخیر "نیویورک تایمز" با عنوان "جنگ طولانی، شاید کوتاه‌تر شود" شروع کنیم. این مقاله که سه‌شنبه گذشته و زمانی انتشار یافت که لیبی در حال عبور از "دروازه‌های دوزخ" بود، بازتاب روایت خوش‌بینانه فرمانده جنگ افغانستان، ژنرال دیوید پترائوس، از عملیات‌های ضد شورشیان در جنوب افغانستان است. نویسندگان مقاله، ناتالی فیک و جان ناگل، اعضای یک جمعیت روشن‌فکری تحصیل‌کردگان در واشینگتن هستند که روز به روز بیشتر نظامی می‌شود و به طور مشترک ریاست "مرکز امنیت امریکایی جدید" در واشینگتن را بر عهده دارند. ناگل یکی از اعضای گروهی است که "جزوه بازنگری شده سال 2006 عملیات ضد شورشیان نیروی زمینی" را نوشتند که اعتبارش را از پترائوس می‌گرفت. ناگل، یکی از مشاوران ژنرال در عراق نیز بود. فیک، افسر سابق نیروی دریایی بود که هدایت نیروهای امریکایی در عراق و افغانستان را بر عهده داشت. وی مربی غیرنظامی در "آکادمی ضد شورشیان افغانستان" در کابل شد و به تازگی از این کشور دیدار کرده است.

در اینجا شاه‌بیت این مقاله را مشاهده می‌کنید: "به دشواری می‌توان گفت که واشینگتن در کارزار ضد شورشیان چه وقت چرخشی به عمل می‌آورد، ولی شواهد فزاینده‌ای وجود دارد که افغانستان در حال حرکت به سمت جهتی مثبت‌تر از آن است که بسیاری از تحلیلگران فکر می‌کنند. به نظر می‌آید در حال حاضر، این کشور نمی‌تواند به سطح متوسط ثبات و اتکالی به خود دست یابد؛ اقدامی

که برای کاهش نیروهای آمریکا از حد یک صد هزار نفر به 25 هزار نفر در ظرف چهار سال آینده ضرورت دارد."

این نمونه کلاسیک واشینگتن در حرکت به طرف تیر دروازه است. در واقع، آنچه این دو کارشناس اعلام می‌کنند، این است که حتی اگر همه چیز در جنگ افغانستان به خوبی پیش رود، سال 2014، سال خاتمه این جنگ نخواهد بود. در دورنما که چنین چیزی مشاهده نمی‌شود.

البته این موضعی است که پترائوس از آن حمایت کرده است. به نوشته ناگل و فیک، از حالا تا چهار سال دیگر، بر اساس طرح‌های "عقب‌نشینی" ما، 25 هزار تن از نیروها در این کشور باقی خواهند ماند. اگر حقیقت‌گویی یا صدق و صحت، هدف کار آنها بود، باید عنوان مقاله خود را "جنگ طولانی، طولانی‌تر می‌شود" می‌گذاشتند.

حتی در اوضاع و احوالی که خاورمیانه در حال انفجار است و آمریکا در "بحث‌های" مربوط به بودجه فرو رفته است - و با توجه به اینکه جنگ‌های ما که به طرز حیرت‌انگیزی، پرهزینه هستند، این بحث‌ها داغ‌تر نیز شده‌اند - این دو کارشناس آشکارا پیشنهاد می‌کنند که ژنرال پترائوس و اسلافش با هزینه‌ای بیشتر از یک صد میلیارد دلار در سال، تا آینده‌ای دور و نامعلوم در افغانستان بجنگند؛ گویا هیچ چیز در این جهان تغییر نکرده است. این وضعیت تا همین جا نیز ظاهراً مصداق تعریف غفلت و بی‌توجهی است و بی‌شک، روزی توهم‌آفرین نیز به نظر خواهد رسید، ولی مثل همیشه، واشینگتن با عقلانیت کسب و کار جهان روبه‌رو می‌شود.

2. به دو اظهارنظر تکان‌دهنده خود ژنرال پترائوس توجه کنید که لحظه تاریخی جدید را که با آن روبه‌رو هستیم در یک پرانتز قرار می‌دهد. به نوشته گزارشگر نیویورک تایمز، راد نولند در یک گزارش صبحگاهی در نوزدهم ژانویه، ژنرال نسبت به جنگ خود، حس و حالی شادی‌بخش و حتی پیروزمندانه داشت. آن روز، درست چند روز قبل از اولین تظاهرات مصری‌ها در خیابان‌ها و فقط چند روز بعد از برکناری بن‌علی، رئیس‌جمهوری خودکامه تونس، زیر فشار توده‌های تظاهرات‌کنندگان غیر خشونت‌طلب در خیابان‌های کشورش می‌گذشت. این هم حرفی که پترائوس چنان شادمانه بر زبان آورده است: "اکنون ما دندان‌هایمان را در گردن دشمن فرو کرده‌ایم و خیال هم نداریم آن را رها کنیم."

حقیقت این است که آقاي ژنرال ماه‌ها نه تنها نیروهای جدید آمریکایی را به جنوب گسیل داشته بود، بلکه استفاده از نیروی هوایی را تشدید کرده و یورش‌های شبانه نیروی‌های مخصوص را افزایش داده و به طور کلی، جنگ را در قلمرو خانگی طالبان تشدید کرده بود. با این حال، در بهترین شرایط، تصویر او تصویری شادمانه، ولی غریب بود. آشکارا است که این گفته او برخاسته از تصویر حیوانی یک شکارچی است که دندان‌هایش را در گلوئی طعمه‌اش فرو کرده است، ولی شکی نیست که جایی در ناخودآگاه نیروهای نظامی، تصویر کلاسیک‌تری که در فرهنگ عامه آمریکایی ریشه دارد، می‌لولد؛ تصویر یک گرگ‌نما یا خفاش. پیداست در تصویری کلی که از آینده آمریکا وجود دارد، یک ضیافت خون‌گسترده‌تر به شکل نسخه افغانی ترانسیلوانیا نیز وجود دارد؛ چون به روشنی پیداست که او هم مثل ناگل و فیک نقشه می‌کشد دندان‌هایش را برای مدتی بسیار بسیار طولانی‌تر در شریان گردن مورد نظر نگه دارد.

یک ماه بعد در نوزدهم فوریه، درست در زمانی که دوزخی واقعی در بحرین و لیبی زبانه می‌کشید، آقاي ژنرال از کاخ ریاست جمهوری در کابل دیدن کرد و با رد ادعاهای افغان‌ها مبنی بر اینکه بر اثر یورش‌های هوایی اخیر آمریکا در شمال شرق این کشور، تعداد زیادی از غیر نظامیان، از جمله کودکان به قتل رسیده‌اند، اظهار نظری کرد که دستیاران پریزیدنت حامد کرزی را تکان داد. ما مو به موی اظهار نظر او را در دست نداریم، ولی "واشینگتن پست" گزارش کرده است که به گفته حاضران در این جلسه، پترائوس گفته است: "افغان‌هایی که در حملات نیروهای ائتلاف بین‌المللی در شمال شرق افغانستان گرفتار شده‌اند، احتمال دارد به دست خودشان، فرزندان‌شان را به آتش کشیده باشند تا در تعداد تلفات غیر نظامیان مبالغه کنند."

یکی از افغان‌های حاضر در آن جلسه در جواب می‌گوید: "این کار دیوانگی است. سرم به دُوران افتاده است. این حرف تکان‌دهنده است. مگر ممکن است پدری این کار را با فرزندش انجام بدهد؟ این کار هیچ فایده‌ای ندارد."

در اتاق پژواک آمریکایی، اظهارات آقاي ژنرال اگر نگوییم معقولانه، شاید به صورت قابل درکی، پرحرارت و قاطع به نظر می‌آید: ما گلوئی دشمن را گرفته‌ایم! ما در افزایش تلفات افغان‌ها نقشی نداریم، بلکه خودشان این کار را می‌کنند! شکی نیست که در هر جای دیگری، این حرف‌ها به طرز ابلهانه‌ای، چشم بستن بر واقعیت‌ها است یا صرفاً خون‌آشامانه به نظر می‌آیند. این حرف، شاهدهی است بر اینکه کسانی که درون اتاق پژواک حضور دارند، هیچ درکی از این ندارند که در جهانی که شکل و شمایل آن در حال تغییر است، چگونه به نظر خواهند آمد.

3. اکنون بیایید پا را از مرز نه چندان مستحکم افغانستان - پاکستان به آن سو بگذاریم و وارد دنیای دیگری از بلاهت آمریکایی شویم. در پانزدهم فوریه، فقط چهار روز بعد از کناره‌گیری حسنی مبارک از سمت ریاست جمهوری مصر، باراک اوباما تصمیم گرفت مشکلی را که در پاکستان در حال بالا گرفتن بود، حل کند. ریموند دیوس، یکی از سربازان پیشین نیروهای مخصوص آمریکا و مسلح به یک تفنگ نیمه خودکار گلاک، در حالی که تنها سرنشین وسیله‌ای بود که بر آن سوار بود، در یکی از محلات فقیر دومین شهر بزرگ پاکستان، لاهور، بعد از یک تصادف، دو پاکستانی را به قتل رساند و ادعا کرد که آنها اسلحه را به طرفش گرفته و او را تهدید کرده‌اند. (کاملاً پیدا بود که به یکی از آن دو از عقب گلوله شلیک شده است.)

گفته می‌شود دیویس از اتومبیل خارج شده و شلیک کرده است و سپس از اجساد کشته‌شدگان عکس گرفته است و با برقراری تماس، خواستار اعزام نیروهای پشتیبانی شده بود. وسیله نقلیه ارسالی که با حرکت در جهت مخالف جاده برای رساندن خود به سر صحنه تیراندازی عجله داشته است، با یک موتور سیکلت‌سوار تصادف می‌کند و او را می‌کشد و سپس می‌گریزد. (پس از وقوع این اتفاق،

همسر یکی از پاکستانی‌هایی که دیویس آنها را به قتل رسانده بود، با خوردن مرگ موش خودکشی کرد. (پلیس پاکستان، دیویس را که تجهیزات عجیبی به همراه داشت، بازداشت کرد. اصلاً نباید تعجب کرد که این مجموعه، شرایطی نبوده است که موجب بیگانه شدن مردم این کشور با متحدان امریکایی خود شده است. در واقع، این اتفاق موجب به هیجان آمدن مردم شد، چون پاکستانی‌ها نسبت به اتفاقی که به تعریف کاپیتولاسیون امپریالیستی شباهت داشت، واکنش نشان دادند؛ به ویژه وقتی دولت امریکا ادعا کرد دیویس "افسر اداری و فنی" وابسته به کنسولگری لاهور بوده است و با پافشاری بر مصونیت دیپلماتیک وی، خواستار آزادی‌اش شد. در پی آن، شروع به فشار آوردن بر دولتی کرد که تا همین جا نیز به اندازه کافی ضعیف است و محبوبیت ندارد و از کمک و پشتیبانی مردم بی‌بهره است.

سناتور جان کری، سرآسیمه از پاکستان دیداری کرد، تماس‌هایی گرفته شد و تهدیدهایی مبنی بر قطع کمک‌های امریکا به پاکستان در تالارهای کنگره مطرح شد. با وجود رخدادهایی که در هر جای دیگر و در پاکستان آشوب‌زده اتفاق می‌افتد، مقام‌هایی امریکایی به دشواری می‌توانستند تصور کنند پاکستانی‌هایی که زیر بار مت‌شان رفته‌اند، در این باره کاری نخواهند کرد.

در پانزدهم فوریه هم‌زمان با زبانه کشیدن شعله‌ها در خاورمیانه، پریزدنت اوباما وارد صحنه شد و شکی نیست که با این کارش، اوضاع را خراب‌تر کرد. او گفت: "با احترام به آقاي دیویس، دیپلمات ما در پاکستان، ما در اینجا با یک اصل بسیار ساده روبه‌رویم که تمام کشورهای جهان که عضو کنوانسیون ژنو در مورد روابط دیپلماتیک هستند، در گذشته بر آن صحنه گذاشته‌اند و در آینده هم باید بگذارند و اگر دیپلمات‌هایی ما در کشور دیگری حضور دارند، آنها مشمول قوانین قضایی آن کشور نمی‌شوند."

پاکستانی‌ها از تن دادن به این "اصل بسیار ساده" خودداری کردند و مدتی نه چندان بعد، این "دیپلمات ما در پاکستان" از سوی "گاردین" انگلیس به عنوان یک کارمند پیشین "بلک واتر" و کارمند فعلی سیا معرفی شد. این نشریه در گزارشی نوشت که او در جنگ مخفی این سازمان در پاکستان مشارکت داشته است. این جنگ و به ویژه حملات "مخفی پنهانی" بسیار پر جنجال و پر هزینه با هوایم‌های بدون سرنشین در مناطق قبایلی مرزی پاکستان که پی‌آمدهای سنگینی برای واشنگتن داشته‌اند، همچنان بازخوردهایی را برمی‌انگیزند که امریکایی‌ها ترجیح می‌دهند در مورد آن چیزی نگویند.

البته آقاي رئیس جمهوری حتی وقتی او را "دیپلمات ما" خطاب می‌کرد، می‌دانست دیویس، عامل سیا است. همان‌طور که معلوم شد، نیویورک تایمز و دیگر نشریات امریکا به درخواست دولت اوباما، از نوشتن حقیقت درباره سمت واقعی او خودداری کردند، هر چند آنها به انتشار گزارش‌های (اگر نگوییم غیر صادقانه، طفره‌جویانه) خود در این باره ادامه دادند.

4. سرانجام اینکه دکستر فیلکینز روزنامه‌نگار، اخیراً در نشریه نیویورکر، مقاله تکان‌دهنده‌ای با عنوان "سرقت از بانک افغان" درباره زدوبندهای کثیفی که کابل بانک را - که یکی از بزرگ‌ترین نهادهای مالی افغانستان است - به لبه فروپاشی کشانده، نوشته است. مقام‌های این بانک هر چند برای تأمین مالی حامد کرزی و یاران غارش، مبالغ هنگفتی را به آنها داده بودند، ولی در نهایت، با برداشتن سپرده‌های مشتریان‌شان گریختند. (کابل بانک را در مقام "برنی مدف" اصلی افغانستان تجسم کنید.) فیلکینز در مقاله‌اش از یک مقام امریکایی ناشناس که ناظر این اتفاقات دغل‌بازانه بوده است، نقل می‌کند: "اگر این اتفاق در امریکا رخ می‌داد، تا الآن پنجاه نفر دستگیر شده بودند."

این خط از کم‌دی یک نفره بر اساس نسخه اتاق پژواک را بررسی کنید؛ نکته‌ای که یادآور این موضوع نیز هست که فقط سگ‌های هار و امریکاییان، زیر آفتاب افغانستان تاب می‌آورند. آن دیپلمات بخت برگشته را همچون تعداد زیادی از امریکاییانی که هم اکنون در افغانستان حضور دارند، باید به خانه بازگرداند و فوری هم باید این کار را انجام داد. او رابطه خود را با ماهیت در حال تغییر کشور خودش از دست داده است. اگر چه ما مدعی هستیم که بردن "ملت‌سازی" و "به زمام‌داری" برای افغان‌های ناآگاه، وظیفه ماست، در کشور خود ما، همه چیز در حال ویران شدن است. دموکراسی اساساً بر باد رفته است. روز بره‌کشان الیگارش‌هاست. دیوان عالی، سرازیر شدن سیل‌های کلان پول به سمت هر یک از انتخابات‌های آینده را تضمین کرده است و بزرگ‌ترین شیدان هر وقت اراده کنند، کارت‌هایی را بازی می‌کنند، بی‌آنکه در ازای آن حبسی در انتظارشان باشد. در واقع، کلاهبرداری کابل بانک - که مبلغی به راستی کلان در یک جامعه به کلی محروم به شمار می‌رود - در مقایسه با آنچه بانک‌های امریکایی، شرکت‌های کارگزاری، وثیقه، وام و دیگر مؤسسات مالی در سال 2008 انجام دادند و بر اثر آن، اقتصاد امریکا و اقتصادهای جهان را به سوی فروپاشی راندند، اثر جانبی کوچک محسوب می‌شود.

هیچ کدام از افراد مسئول در این اتفاق نیز به زندان نیفتادند و هیچ کدام از آنها حتی به دادگاه هم کشانده نشدند.

آدم خوب‌ها ما نیستیم

این واقعیت را تصور کنید: برای اولین بار در تاریخ، جنبشی که اعراب به راه انداخته‌اند، در حال الهام بخشیدن به امریکاییان در ویسکانسین و احتمالاً هر جای دیگر است. به عبارت دیگر، درست همین الآن چیز جدیدی به وجود آمده است که ما آن را ابداع نکرده‌ایم. این چیز مال ما نیست. ما حتی - برای لحظه‌ای نفس‌هایتان را حبس کنید - آدم خوب‌ها هم نیستیم. آدم خوب‌ها کسانی هستند که در خیابان‌های شهرهای خاورمیانه، خواستار آزادی و دموکراسی شده‌اند، در حالی که امریکا در حال انجام دادن یکی دیگر از آن عدم توازن‌های زمخت به نفع تبه‌کارانی است که ما مدت‌هاست در خاورمیانه از آنها حمایت کرده‌ایم.

اکنون تاریخ دوباره در حال شکل‌گیری است، به گونه‌ای که رویدادهای بزرگ سال‌های اخیر قرن آمریکایی – رویدادهایی همچون جنگ ویتنام، پایان جنگ سرد و حتی یازدهم سپتامبر – دیگر شاید همگی در مقابل این لحظه جدید، کوتوله‌ای بیش نباشند. با این حال، در درون اتاق پژواک واشنگتن، افکار جدید درباره این تحولات، به کندی نمودار می‌شوند. در همین احوال، کشور در تنگنا، سردرگم و گرفتار در دسر ما، با زیرساخت‌های چندپارچه و در آستانه فرتوت شدن خود، کمتر از هر زمان دیگر می‌تواند الگویی برای هر کسی در هر جای جهان باشد.

به روشنی پیداست که واشینگتن بی‌توجه و غافل از این رویدادها، قصد دارد به جنگ‌های دایمی و ساخت پایگاه‌های دایمی خود ادامه دهد و باز هم بازخوردهای بیشتری را تولید کند و سرزمین‌های باز هم بیشتری را بی‌ثبات کند، تا وقتی که خودش را زنده زنده بخورد. این است تعریف افول کاملاً آمریکایی، در جهانی که به صورت نامنتظره‌ای، جدید است. بله، دندان‌ها شاید هنوز در شریان گردن فرو رفته باشند، ولی فارغ از هر فکری که پترائوس در سر دارد، درباره اینکه دندان‌های چه کسی بر شریان گردن چه کسی فرو رفته است، باید بیشتر اندیشید.

با برآمدن خورشید از افق‌های جهان عرب، هوای گرگ و میش در آمریکا حاکم می‌شود. در این هوای سایه‌روشن، واشینگتن کارتهایی را بازی می‌کند که زمانی با خودش سر و کار داشتند. بعضی از این کارتها از زیر میز بالا می‌آیند، حتی در حالی که دیگر بازیکنان دارند از سر میز بلند می‌شوند. در همین زمان، جایی در روی زمین، فقط می‌توانید صدای زوزه‌های ضعیفی را بشنوید. زمان غذا خوردن است و بوی خون در هوا پیچیده است. مراقب باشید!

منبع: www.alternet.org/story/150108

Tom Engelhardt - 1، سردبیر Tomdispatch.com و یکی از مؤسسان "پروژه امپراتوری آمریکا" و نویسنده کتاب جنگ به سبک آمریکا: چگونه جنگ‌های بوش به جنگ‌های اوباما تبدیل شده است.

منبع: نشریه سیاحت غرب شماره 91